

رسم جوانمردی

هنوز لشکر تازه نفس به کربلا می‌آید، قرار است خیمه‌های حسین بن علی به محاصره دشمن درآید.



با کاروان عشق

رسم جوانمردی

جام جم آنلاین: هنوز لشکر تازه نفس به کربلا می‌آید، قرار است خیمه‌های حسین بن علی به محاصره دشمن درآید.

خبر می‌رسد شمر بن ذی‌الجوشن با نامه ابن‌زیاد وارد کربلا می‌شود آن هم برای کشتن حسین بن علی، دشمن فهمیده است کسی از سوی کوفه و اهل عراق به یاری حسین بن علی، نخواهد آمد دشمن می‌داند، سپاه آقا همین خیمه‌نشینان این اردوگاهند، دشمن پی برده است که امام یآوری بیش از این نخواهد داشت، دشمن هنوز هم درصدد است یاران حسین بن علی را به تطمیع زر و زور خود به سوی سپاه ابن‌زیاد و عمر سعد فرا خواند.

برای فرزندان امان‌نام می‌فرستد و لعن و نفرین عباس بن علی شمر را وادار به عقب‌نشینی می‌کند، دشمن هنوز یاران امام را نمی‌شناسد.

رسم جوانمردی همین است که اصحاب حسین بن علی دارند، تا آنان زنده خواهند بود هیچ کس از اهل بیت اجازه ندارد در صحنه رزم حاضر شود، نه فرزندان حسین، نه برادران نه برادرزادگان، حتی عموزادگان و هیچ یک از جوانان بنی‌هاشم!

این جماعت به حسین بن علی گفته‌اند و از حضرتش خواسته‌اند تا اجازه دهد آنان به وظیفه خود عمل کنند، گفته‌اند، پس از آن که کشته شدند، امام خود می‌داند برای اجازه دادن به اهل بیت و رفتن سوی رزمگاه کربلا!

یاران اندک امام راه و رسم جوانمردی را با مهر خون به امضا رساندند، در این میان حبیب بن مظاهر خنده به لب راهی میدان می‌شود، زهیر مرد و مردانه در مقابل دشمن می‌ایستد و دشمن را بیم عذاب الهی می‌دهد و نصیحت می‌کند، اما جوابی جز کشتن حسین نمی‌گیرد.

یاران حسین به عهد معهود خود وفادار می‌مانند و یکی پس از دیگری راهی میدان جنگ می‌شوند، نوبت به اهل بیت و جوانان بنی‌هاشم می‌رسد. زمزمه نه که ولوله‌ای عجیب طنین‌انداز می‌شود.

همه از جا برمی‌خیزند، برای وداع و خداحافظی! معلوم نیست چه کسی گوی سبقت را در این میان خواهد ربود! معلوم نیست، اول داغ کدام رعنا جوان بر دل حسین خواهد نشست. این وداع خود کافی است که داغی برای همیشه و تا ابد بر دل حسین بگذارد و قامت حضرت را خمیده کند.

و در این میان آن‌که آقا درباره‌اش فرمود از نظر شمایل، خلق و خو، منطق و سخن گفتن، شبیه‌ترین فرد به پیامبر است، موفق می‌شود به جلب رضایت حسین علیه‌السلام، علی‌اکبر اجازه میدان از پدر می‌گیرد، نگاه امام به فرزند، نگاه ناامیدی است، علی‌اکبر راهی میدان می‌شود، پدر چند قدمی هم پشت سر او حرکت می‌کند.

تاب امام بی‌تاب می‌شود و فریاد برمی‌آورد: خدایا! تو گواه باش که جوانی به جنگ این قوم می‌رود که از همه به پیامبر تو شبیه‌تر است ...

جنگ علی‌اکبر دیدنی است، اما تشنگی آزارش می‌دهد، نزد پدر بازمی‌گردد، جرعه‌ای آب طلب می‌کند اینجاست که دل بابا را آتش می‌زند ... و پدر تشنه‌تر از پسر!

محمد خامه‌یار - جام‌جم